عجیب‌ترین شایعه درباره آقای نماینده!

محمدرضا هاشمی می‌گوید در ۷ دوره نمایندگی و حتی قبل و بعد از آن شایعات بسیاری درباره خودش شنیده؛ شایعات عجیبی که از کنار آنها گذشته و حتی به فکر شکایت از افرادی که به این شایعات دامن زده بودند نبوده است. او شایعه انحصار چای را عجیب‌ترین شایعه‌ای می‌داند که درباره خودش شنیده است: «ماجرای این شایعه از اخراج یکی از افرادی بود که در دفتر جامعه اسلامی مهندسین حضور داشت. او سایتی خبری داشت و من احساس کردم که قصد دارد غیراز فعالیت رسانه‌ای، از این موقعیت سوءاستفاده کند. به همین دلیل با او قطع همکاری کردیم. مدتی بعد در همان سایت، خبری را منتشر کرد و گفته بود که انحصار واردات چای کشور در دست باهنر است. آن زمان سکوت کردم چون از این حرف و حدیث‌ها زیاد می‌شنیدم. مدتی بعد در مصاحبه‌ای نسبت به این شایعه عجیب و غریب واکنش نشان دادم و گفتم اینکه می‌گویند من خدای واردات چای هستم، کاش لااقل سالی یک کیلو از آن چای به دستم می‌رسید تا مجبور نشوم چای بخرم! هیچ وقت هم درباره شایعاتی که می‌شنیدم شکایت نکردم، اما همان فرد بعد از مدتی دروغ یا بهتر است بگویم تهمتی ناموسی زد. چون پای آبروی فرد دیگری در میان بود، از این آقا شکایت کردم و کار به دادگاه و مجازات کشیده شد.»

شرط مبارز انقلابی برای پذیرفتن معاونت استانداری

مهندس محمدرضا هاشمی در صحبت‌هایش چندین بار تأکید می‌کند اهل سفارش کردن و پارتی‌بازی نیست. او معتقد است از همان شروع انقلاب و مسئولیت‌هایی که در کرمان برعهده داشته اهل پارتی‌بازی نبوده است. باهنر، یکی از خاطراتش را که مربوط به اوایل انقلاب است برایمان نقل می‌کند: «زمانی که آقای ساوه، استاندار کرمان بودند از من خواست تا پست معاونت استانداری را قبول کنم. برادر بزرگ‌تر من که الان ۸ سال است مرحوم شده تا چهارم دبیرستان درس خوانده بود و کار آزاد داشت. شغلش نقاش بود. در کرمان به کسی که کارش در ارتباط با طرح و نقش قالی است، نقاش می‌گویند. استاندار ایشان را به سمت بخشدار شهداد منصوب کرده بود. به آقای استاندار گفتم برای قبول کردن معاونت استانداری، یک شرط دارم. شرطم هم این است که برادرم را از این سمت بردارید و به‌عنوان کارشناس در استانداری منصوب کنید. چون معتقد بودم برای پذیرفتن مسئولیت بخشداری، تجربه لازم را دارد و زود بود که این مسئولیت به او سپرده شود. استاندار هم با اصرار من، این شرط را قبول کرد.»

با اسکن این کیوآرکد روایت محمدرضا باهنر از عجیب‌ترین شایعه را بشنوید

همدلی با مردم

یکی از محاسن دوران نمایندگی، بین مردم‌بودن است. من هم به‌دلیل ۷ دوره نمایندگی مجلس، طبیعتا با طیف‌های مختلف مردم دیدار داشته‌ام. گاهی هم که فراغتی پیش می‌آمد به‌خصوص در دوره ششم که نماینده نبودم، از تاکسی و مترو استفاده می‌کردم و گاهی هم خرید منزل را خودم انجام می‌دادم. الان هم البته اگر فرصتی باشد، حتما همراه همسرم خریدهای منزل را انجام می‌دهیم. در دوره‌ای که نماینده بودم، برخی مردم این کارها را برایکاری می‌دانستند و برخی هم به من لطف داشتند. مقام معظم رهبری همواره توصیه می‌کنند که مسئولان بین مردم باشند. خدا رحمت کند شهید رئیسی را. سفرهای استانی ایشان کار بسیار خوبی بود. به شهرها و استان‌های دور دست و محروم سفر می‌کردند، مردم دورش جمع می‌شدند و مطالبات و خواسته‌هایشان را با شخص رئیس‌جمهور در میان می‌گذاشتند. از نظر روانی این کار موجب افزایش سرمایه اجتماعی می‌شد. مردم احساس می‌کردند گوش شنوایی هست که بتوانند با او درددل کنند. گاهی واقعا کاری از دست ما برنمی‌آید، اما اینکه به‌عنوان نماینده مجلس، وزیر یا حتی رئیس‌جمهور پای درد دل مردم بنشینیم و در دسترس مردم باشیم، کار ارزنده‌ای است. مردم احساس می‌کنند صدایشان به گوش مسئولان رسیده‌است.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی اختصاصی با نماینده ادوار مجلس شورای اسلامی و پدر ۶ فرزند که می‌گوید اهل توصیه و سفارش برای خانواده‌اش نیست

با فرزندان و نوه‌هایم رفیقم

شهره کیاتوش‌راد

مهندس محمدرضا باهنر، متولد سال ۱۳۳۱ و فرزند هشتم از خانواده‌ای پرجمعیت در کرمان است؛ خانواده‌ای که به‌گفته خودش از نظر اقتصادی جزو طبقه فرودست به شمار می‌رفت. دست تقدیر و تشویق و حمایت برادر بزرگ‌ترش شهید محمد جواد باهنر زمینه‌ای برای ادامه تحصیل او شد و بعدها نیز تحت تأثیر برادرش و در حالی که دانشجو بود، فعالیت‌های انقلابی‌اش را شروع کرد. مهندس باهنر سابقه نمایندگی ۷ دوره در مجلس شورای اسلامی را دارد و صحبت‌های سیاسی صریح و بی‌پرده او گاهی به مذاق چهره‌های سیاسی هم حزبی یا مخالفانش خوشایند نیست. این بار فارغ از مسائل سیاسی، با محمدرضا باهنر گفت‌وگو کرده و به زندگی این چهره سیاسی پرداخته‌ایم. او پدر ۶ فرزند است و در خلال صحبت‌هایش از رفاقت با فرزندانش برایمان می‌گوید.

[از سمت راست: صدرا(فرزند آخر)، مهندس باهنر، آمنه ظاهری(همسر) و محمدهادی]

چند خواهر و برادر هستید؟

خانواده‌مان پرجمعیت بود. ۹ خواهر و برادر بودیم. ۶ برادر و ۳ خواهر و در یکی از محله‌های قدیمی شهر کرمان زندگی می‌کردیم.

جزو خانواده‌های مرفه بودید یا متوسط؟

خیر! اتفاقا جزو طبقه فرودست اقتصادی بودیم. مرحوم ابوی من کسبوکار خیلی ساده‌ای داشت. آن زمان وضعیت اقتصادی بسیاری از خانواده‌ها به نسبت امروز خوب نبود و ما هم وضع مالی چندان خوبی نداشتیم. مرحوم پدرم، مرد بسیار زحمتکش و انسان متعبد و متعهدی بود. در کسبوکار مراقب بود تا خدای ناکرده به ناحق پولی را درنیاورد.

رسیدگی به تحصیل و خورد و خوراک ۹ فرزند کار ساده‌ای نیست! شما هم مثل پسربچه‌های آن دوره شاگردی می‌کردید؟

بله. دوران دبستان و دبیرستانم در کرمان بود و برای اینکه بتوانم پول دفتر و کتابم را جور کنم از کلاس اول و دوم دبستان شاگردی می‌کردم. در واقع اگر پولی در نمی‌آوردم، مجبور می‌شدم ترک تحصیل کنم. مدارس هم خیلی رونق نداشت و اغلب خانواده‌ها همین قدر که پسرشان می‌توانست سواد خواندن و نوشتن یاد بگیرد و دیگر اجازه نمی‌دادند به مدرسه برود. از ۹ نفر ما ۴ نفرمان دنبال درس و مشق و ادامه تحصیل رفتند. در خانواده ما هم پسرها و هم دخترها برای اینکه کمک‌خرج خانواده باشند، کار می‌کردند. خواهرها خیاطی می‌کردند یا کارهای هنری دیگر و پسرها هم شاگرد مغازه می‌شدند. من یادم هست همان موقع هم که مدرسه می‌رفتم بعد از ظهرها دم مغازه پدرم می‌رفتم. ایشان نماز مغرب و عشا را به مسجد می‌رفت و مغازه را به من می‌سپرد.

فکر می‌کردید روزی بتوانید در رشته مهندسی تحصیل کنید؟ از رشته مهندسی تصوری داشتید؟

تا کلاس دهم مهندس ندیده بودم! (با خنده) من رشته ریاضی درس می‌خواندم. کلاس دهم درس رسم فنی داشتیم و گفتند معلم رسم فنی مهندس شریعتمداری است. تا آن موقع من مهندس ندیده بودم و روزشماری می‌کردم که کلاسمان شروع شود ببینیم قیافه و تیپ این معلم چطوری است. دیدن یک فردی به‌عنوان مهندس برایم تازگی داشت! اما درباره درس‌خواندن در دانشگاه، باید بگویم که اگر حمایت‌های شهید باهنر نبود شاید هرگز نمی‌توانستم درسم را ادامه بدهم. مرحوم شهید باهنر فرزند دوم خانواده بود. از ۶ سالگی به مدرسه علمیه کرمان رفته بود. البته وقتی برای ادامه دروس حوزوی از کرمان به قم مهاجرت کردند و بعد که به تهران رفتند، در دانشگاه هم تحصیل کردند.

چند سال اختلاف سن داشتید؟

شهید باهنر متولد ۱۳۱۲ بود و ما ۱۸ سال تفاوت سن داشتیم. تقریبا زمانی که من به دنیا آمدم، ایشان برای تحصیل راهی قم شد. مدتی هم به نجف رفت. شهید باهنر تحصیلات حوزوی را از ۱۱ سالگی در مدرسه معصومیه کرمان شروع و به موازات آن در مدارس جدید نیز تحصیل کرد. در قم تحصیلات دبیرستانی را نیز ادامه داد و در سال ۱۳۳۷ به دانشکده الهیات دانشگاه تهران راه یافت و بعد هم تا گرفتن مدرک دکتری ادامه تحصیل دادند. شهید باهنر و شهید مفتح جزو نخستین طلبه‌هایی بودند که علاوه بر دروس حوزوی، در دانشگاه هم تحصیل کردند و مشوقشان هم شهید مطهری بود.

فرمودید که اگر حمایت‌های شهید باهنر نبود شاید هرگز نمی‌توانستید ادامه تحصیل بدهید. برای ما از نقش ایشان بگویید.

آن زمان مدارس در دومقطع بود، فکر کنم شبیه دوره‌های تحصیلی الان؛ ۶ کلاس دبستان و ۶ کلاس در دبیرستان درس می‌خواندیم. دوره دبستان کتاب‌های درسی را رایگان در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌دادند اما در دوره دبیرستان باید کتاب‌های درسی را می‌خریدیم. پول کتاب‌های دبیرستان ۷ تومان و ۲ ریال می‌شد؛ ۷۲ ریال. خب برای ما پول کمی نبود. پدرم گفتند که تو الان سواد داری، کتاب هم می‌توانی بخوانی و جمع و تفریق هم بلدی! یا بیا مغازه و به من کمک کن، یا یک حرفه دیگری که دوست داری را دنبال کن و دیگر نمی‌خواهد به مدرسه بروی! خب من خیلی ناراحت شدم، اما چاره‌ای نداشتم. تا اینکه خبر به شهید باهنر رسید که آن زمان در تهران بود و مشغول تحصیل در دانشگاه. از تباطات آن زمان هم از طریق نامه بود. هر یک‌ماه یا ۴ ماه یک‌بار نامه و پیغامی بین خانواده ما و ایشان رد و بدل می‌شد و از همین طریق هم باخبر شد که قرار است من ترک تحصیل کنم. پیغام فرستادند برای مرحوم ابوی و از ایشان خواستند ۷ تومان و ۲ ریال را قرض کنند و کتاب‌هایی را که لازم هست بخرند تا رضا (نامی که در خانه من را صدا می‌کردند) درسش را ادامه دهد و نوشته بودند که من این پول را به شما می‌رسانم.

شهید باهنر در تهران حوالی میدان قیام زندگی می‌کرد و محل تحصیلشان هم دانشگاه تهران بود. بعدها از دوستانش شنیدم که ایشان مسیر خانه تا دانشگاه را پیاده می‌رفته تا در پول اتوبوس صرفه‌جویی کند و بتواند با آن ناهاری برای خودش تهیه کند؛ یعنی شرایط مالی خوبی نداشت، اما برای ایشان مهم بود که من درسم را ادامه بدهم. به هر حال در این شرایط پول را جور کرد و من توانستم تحصیلم در دبیرستان را ادامه بدهم و سال ۱۳۵۰ در دانشگاه علم و صنعت تهران و رشته مهندسی معماری قبول شدم.

پدرتان از خبر قبولی شما در دانشگاه خوشحال شدند؟

پدرم با درس‌خواندن ما موافق بود، اما شرایط مالی آن روزگار به‌گونه‌ای بود که از عهده خرج تحصیل ما برنمی‌آمد. سال ۱۳۵۰ ما ۱۱۱۷ به دانشکده الهیات دانشگاه تهران راه یافت و بعد هم تا گرفتن مدرک دکتری ادامه تحصیل دادند. شهید باهنر و شهید مفتح جزو نخستین طلبه‌هایی بودند که علاوه بر دروس حوزوی، در دانشگاه هم تحصیل کردند و مشوقشان هم شهید مطهری بود.

چه سالی ازدواج کردید؟

تا قبل از انقلاب ازدواج نکردم به‌دلیل اینکه درگیر مسائل انقلاب بودم. ۲۶ سالم بود که انقلاب پیروز شد. همسرم مرحوم گوهر عبدالرشیدی، فارغ‌التحصیل دانشگاه امیرکبیر در رشته مهندسی الکترونیک بودند. زمانی که در دانشسرای کرمان تدریس داشتم ایشان هم تدریس داشتند. همانجا با همدیگر آشنا شدیم و تابستان ۱۳۵۸ ازدواج کردیم.

چند فرزند دارید؟

۵ فرزند حاصل زندگی مشترک من با خانم عبدالرشیدی است، ۴ دختر و یک پسر. سال ۱۳۸۵ خانم عبدالرشیدی به‌دلیل ابتلا به بیماری درگذشتند. بعد از درگذشت ایشان، دوباره ازدواج کردم. همسرم خانم آمنه ظاهری، استاد دانشگاه آزاد در رشته زبان‌شناسی هستند و البته زحمت اصلی رسیدگی به امور خانه و تحصیل پسرمان صدرا (فرزند ششم) برعهده ایشان است؛ به‌خصوص اینکه صدرا امسال سال آخر دبیرستان است و باید برای کنکور آماده شود.

جوانان انقلابی در اوایل انقلاب در شرایط بسیار ساده‌ای با هم ازدواج می‌کردند. با توجه به مسئولیت‌هایی که بعد از انقلاب برعهده داشتید و به‌خصوص چندین دوره نمایندگی مجلس، دوست داریم از همسر مرحوم‌تان خانم عبدالرشیدی بیشتر بدانیم.

من از سال ۶۰ درگیر مسئولیت‌های استانی بودم. از سال ۶۲ هم به مجلس رفتم. ۷ دوره نماینده مجلس بودم. در دوران نمایندگی هم‌زمان و وقت دست ما نیست و هر روز برنامه‌ای پیش می‌آمد. یادم هست وقتی دختر دومام به دنیا آمد، بعد از ۲۰ روز او را دیدم. خانه نبودم و درگیر کار بودم. ۵ بچه بزرگ کردن کار آسانی نبود. مادرشان به درس و مشق بچه‌ها حسابی رسیدگی می‌کرد. شاید تعجب کنید، اما با وجود اینکه چندین دوره نماینده مجلس بودم ولی زندگی ساده‌ای داشتیم. ایشان خیاطی می‌کردند، چادر، مقنعه و مانتو و لباس بچه‌ها را می‌دوخت. حین بچه‌داری، در مقطع فوق‌لیسانس و بعد هم دکتری ادامه تحصیل داد. آن موقع‌ها مرسوم نبود بچه‌ها را پوشک کنند. مادرشان با همه مسئولیت‌هایی که در زندگی، تحصیل و کار بیرون از منزل داشت، هر شب یکی دو ساعت فقط کهنه بچه‌ها را می‌شست. همزمان ۳ تا بچه مهدکودکی داشتیم. ۵، ۳ و یکساله بودند. به او می‌گفتم چطوری بچه‌ها را به مهدکودک می‌بری؟ می‌گفت دو تا را صندلی عقب و یکی را روی پاهایم پشت فرمان می‌نشانم! پلیس هم یکی دو بار ماشین را نگه داشته بود! البته جوان‌های الان حاضر نیستند بیشتر از دو یا نهایت ۳ بچه بیاورند! این در حالی بود که ما زندگی متوسطی داشتیم. همسر مرحومم می‌گفت در ۲۷ سال زندگی مشترک با تو، ۱۳ بار اسباب‌کشی کردیم. دوره ششم که به مجلس نرفتم، توانستیم خانه‌دار شویم. ایشان سال ۱۳۸۰ به بیماری سرطان مبتلا شدند، ۵ سال هم تحت درمان بودند و سال ۱۳۸۵ مرحوم شدند.

چند نوه دارید؟

۸ نوه دارم. به ۵ فرزندم که ازدواج کردند، گفته بودم از هر کدام ۵ بچه می‌خواهم! اما نوه‌ها در همین تعداد متوقف شده‌اند. بسته‌های تشویقی هم برای فرزندآوری گذاشتم! مثلا گفتم دولت آقای احمدی‌نژاد ۴۵ هزار تومان یارانه می‌دهد و من ۵ هزار تومان دیگر روی آن می‌گذارم! اما کارساز نبود!

احتمالا بسته‌های تشویقی وسوسه‌انگیز نبوده!

(با خنده) درسته. با این مقدار الان دو بسته پفک نمی‌توانند بخرند! جوان‌های امروزی با بسته تشویقی وسوسه‌انگیز هم حاضر نیستند بچه‌دار شوند. ۲ تا یا در نهایت ۳ تا بچه بیشتر نمی‌آورند.

شما ۴ دختر دارید. درباره مسائل عقیدتی و به‌خصوص موضوع حجاب، پدر سختگیری هستید؟

سخت‌گیر نبودم و نیستم. دخترهای من خیلی مقید به رعایت مسائل اسلامی هستند. دو تا از دخترها زمانی که دانشگاه قبول شدند، به من گفتند که بابا ما می‌خواهیم چادر سر نکنیم. از من مشورت گرفتند و من هم گفتم حجاب‌تان را رعایت کنید و به‌نظرم هیچ ایرادی ندارد. حدود یک سال و نیم تا ۲ سال چادر سر نکردند و با مانتو و پوشش کامل به دانشگاه رفتند. بدون اینکه من از آنها بخواهم، خودشان تصمیم گرفتند و دوباره چادر سر کردند. اتفاقا یکی از سؤالاتشان از خواستگارها این بود که نظرشان را درباره چادر بپرسند. در واقع یکی از ملاک‌های انتخاب همسر برای دخترانم این بود که بپرسند آیا همسرآینده‌شان با چادر موافق هستند یا مخالفند. موضوع دیگری که همه بچه‌های من مقید هستند سال مالی یا همان محاسبه خمس مال هست. متأسفانه بسیاری از افراد مذهبی در محاسبه و پرداخت خمس اموالشان سهل‌انگاری می‌کنند، اما همه بچه‌های من به این موضوع حساسیت دارند و معمولا هم درباره حساب و کتاب خمس با من مشورت می‌کنند.

بچه‌ها از شما حساب می‌برند یا با آنها رفیق هستید؟

این سؤال را باید از بچه‌های من بپرسید، ولی خودم فکر می‌کنم با بچه‌ها و نوه‌هایم رفیقم. برایشان جوک تعریف می‌کنم و شوخی هم با همدیگر داریم. واقعا سعی می‌کنم با آنها رفیق باشم. خانه ما و ۵ فرزندم که ازدواج کرده‌اند، تقریبا به هم نزدیک است و اغلب دور هم جمع می‌شویم. اگر یک هفته یا ۱۰ روز دور هم جمع نشویم، همه حس می‌کنیم گمشده‌ای داریم. فرزند ششم من هم دهه هشتادی است. با نسل جدید هم نباید آمرانه برخورد کرد چون اثر معکوس دارد. چند سال پیش پسرم کلاس ششم بود و از من پرسید: «بابا حساب بردن یعنی چی؟ فلانی گفته ما از بابامون خیلی حساب می‌بریم.» اصلا معنی این جمله را نمی‌دانست.

فکر می‌کردید روزی بتوانید در رشته مهندسی تحصیل کنید؟ از رشته مهندسی تصوری داشتید؟

با اسکن این کیوآرکد بخش‌های از گفت‌وگوی محمدرضا باهنر را ببینید

[عکس: امیر رستمی]

۵ فرزند محمدرضا باهنر چه مشاغلی دارند؟

اشتغال فرزندان چهره‌های سیاسی همواره یکی از موضوعات چالش‌برانگیز در میان مردم بوده است. محمدرضا باهنر تأکید می‌کند که اگرچه همیشه این حرف و حدیث‌ها واقعی نیست و اغلب شایعه است، اما سبک زندگی معدودی از مسئولان موجب شده تا برخی مردم نسبت به آنها و فرزندانشان نگاه مثبتی نداشته باشند.» مهندس باهنر، درباره شرایط زندگی، تحصیلات و شغل ۵ فرزند دهه شصتی خود می‌گوید: «۶ فرزند دارم؛ ۴ دختر و ۲ پسر. ۵ فرزندم دهه شصتی هستند و پسر آخرم، سال آخر دبیرستان و دهه هشتادی است. هیچ کدام از ۵ فرزندم پست مدیریتی ندارند. ۲ دخترم فوق‌لیسانس مدیریت IT و عمران دانشگاه تهران و خانه‌دار هستند. یک دخترم فوق‌لیسانس مدیریت IT دانشگاه تهران و کارشناس شرکت ایرانسل است. یک دخترم هم فوق‌لیسانس عمران دانشگاه تهران و کارشناس با قرارداد ساعتی در شرکت مهاب قدس مشغول به تدریس است. پسر بزرگم فوق‌لیسانس مکانیک دانشگاه تهران است و با دوستان دانشگاهی خود یک کارگاه خصوصی دایر کرده‌اند.»

توصیه معکوس!

شاید گفتن این صحبت‌ها خیلی خوب نباشد و مردم هم احتمالا باور نکنند و بگویند این صحبت‌ها برای ریاکاری است، ولی خب تعریف می‌کنم. بچه‌های من با اینکه در دانشگاه تهران و دانشگاه امیرکبیر و در رشته‌های مهندسی تحصیل کرده‌اند، اما هیچ کدام وارد دستگاه دولتی نشدند. بد نیست خاطره‌ای هم از سفارش‌های معکوس برای شما تعریف کنم. یکی از دامادهای من در ایران خودرو کار می‌کرد. دکترای پلیمر از دانشگاه امیرکبیر دارد و جوان بااستعدادی است. دوره‌ای که من تا یب‌رئیس مجلس بودم متوجه شدم مدیر کارخانه به‌صورت پی در پی مسئولیت و رتبه داماد من را بالا می‌برد. با مدیر ایران خودرو که رفیقم بود، تماس گرفتم و گفتم که درسته ایشان بااستعداد است و توانمندی‌هایی دارد، اما این کار شما درست نیست و خیلی جدی به ایشان گفتم که دیگر این کار را تکرار نکند. اعتقاد من این است که حتی افراد مستعد، از نظر مدیریتی باید پله پله مدارج را طی کنند. آدم وقتی از نردبان هم می‌خواهد بالا برود باید پله پله برود، نه اینکه بگویند فلانی جوان بااستعدادی است و یک دفعه معاون وزیر شود! معتقدم اگر جوانی بااستعداد است، اول کارشناس یک بخش شود، بعد عضو هیات مدیره یک شرکت کوچک و اگر گل کاشت و در کارش موفق بود، به او مسئولیت بالاتری بدهند.

محمدرضا باهنر:

در دیدار با دکتر پزشکیان از دغدغه مردم گفتم

جامعه اسلامی مهندسین بهمن ۱۳۶۶ با حضور ۵ عضو که همگی از اعضای شاخه مهندسین حزب جمهوری اسلامی بودند پایه‌گذاری شد و بعدها با گسترش فعالیت تشکیلاتی، تعداد اعضای آن افزایش یافت. محمدرضا باهنر، دبیرکل جامعه اسلامی مهندسین کشور، می‌گوید این دفتر مراجعه‌کننده‌هایی دارد که دغدغه‌ها و مشکلاتشان را با او در میان می‌گذارند و او در حد توان برای رسیدگی به حل مشکلات واسطه می‌شود: «یکی از کارهایی که با همکاری دوستان و خیران انجام می‌دهیم رسیدگی به حدود ۱۵۰ خانوار کم‌بضاعت و تهیه سبد ارزاق برای این خانواده‌هاست، البته اینها کمک‌های کوچکی است و در اولویت قرار دادن مردم در سطح کلان جامعه و تصمیم‌گیری‌ها باید اقدامات مؤثری انجام شود. ظرف یک ماه گذشته، ملاقات مفصلی با آقای دکتر پزشکیان داشتم و خدمت ایشان رفتم. آقای رئیس‌جمهور هم محبت کردند و وقت گذاشتند. ایشان می‌دانند که به‌دنبال پست و مسئولیت نیستم و هدفم از برگزاری این جلسه بیان دغدغه‌های کلانی است که در ارتباط با وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم دارم. خب این موضوع البته دغدغه مشترکی بود که درباره آن صحبت کردیم. کسری بودجه عمومی دولت و تورم که متأسفانه ۷ سال پشت سر هم حدود ۴۰ درصد است، از موضوعات مهمی بود که با ایشان درمیان گذاشتم. پیشنهاد دادم اتاق فکری تشکیل شود تا فارغ از مسائل سیاسی، رؤسا و نمایندگان جریانات سیاسی مختلف و طیف‌ها و احزاب مختلف دور هم جمع شوند. رقابت‌ها همیشه وجود دارد اما وقتی موضوع اقتصاد کشور و معیشت مردم مطرح است باید همفکری کرد تا خردمندانه و دلسوزانه بتوانیم چاره‌ای برای حل مشکلات معیشتی مردم پیدا کرد. با آقای عارف هم جلسه مفصل داشتیم که برگزاری جلساتی با موضوع گفت‌وگوی ملی را راه‌اندازی کنیم.»

مشکلات کشور با همفکری قابل حل است

«حل برخی مشکلات کشور نیاز به جراحی دارد.» محمدرضا باهنر معتقد است این جراحی به‌معنای واقعی کلمه خونریزی، درد و تالم دارد. او می‌گوید: «حقیقتا برخی مسائل و مشکلات کشور به جایی رسیده که درمان آن هیچ راهی به جز جراحی ندارد و این جراحی را هم باید مدیریت کرد. باید با مردم صحبت کرد. این جراحی کردن شهامت می‌خواهد و معنایش بدون فکر و بی‌مهابا به خطر زدن نیست، باید با هوشمندی و با برنامه‌ریزی و شهامت کار را پیش ببریم. به هر حال همچنان این دغدغه‌ها را دارم که بتوانم واسطه‌ای میان مردم و مسئولان باشم تا مشکلی از مسائل کشور حل شود.»